

اثبات خدا در فلسفه ابن سینا

اثبات واجب الوجود و مبدأ جهان مهم‌ترین مسئله الهیات بالمعنی الاخص است. ابن‌سینا از اندیشه‌ورانی است که در کتاب‌های مختلف خود چند برهان فلسفی بر وجود خدای متعال اقامه کرده است.



اثبات واجب الوجود و مبدأ جهان مهم‌ترین مسئله الهیات بالمعنی الاخص است. ابن‌سینا از اندیشه‌ورانی است که در کتاب‌های مختلف خود چند برهان فلسفی بر وجود خدای متعال اقامه کرده است.

چکیده اثبات واجب الوجود و مبدأ جهان مهم‌ترین مسئله الهیات بالمعنی الاخص است. ابن‌سینا از اندیشه‌ورانی است که در کتاب‌های مختلف خود چند برهان فلسفی بر وجود خدای متعال اقامه کرده است. این مقاله با روش تحلیلی – توصیفی قصد کنار هم گذاردن این براهین و مرور آنها را دارد. این مرور برای پژوهشگران حوزه خدانشناسی خالی از فایده نیست. رهاورد این پژوهش، که با مراجعه به متون سینوی صورت گرفته، دستیابی به چهار دلیل بر وجود خدا است که عبارتند از: برهان صدیقین، برهان امکان و وجوب، برهان حرکت و برهان وسط و طرف. در میان این چهار دلیل، برهان صدیقین ابن‌سینا برتر از سایر براهین او است. **کلیدواژه ها:** واجب الوجود، برهان صدیقین، برهان امکان و وجوب، برهان حرکت، برهان وسط و طرف، بطلان دور و تسلسل. **مقدمه** انسان ها دلایل و راه های متفاوتی برای پذیرش وجود خداوند پیش رو دارند. این راه ها، با ملاک های مختلفی تقسیم و دسته بندی شده است. دسته ای از دلایل وجود خدا عقلی – فلسفی اند. این دسته از براهین، عمدتا توسط فیلسوفان موحد، ازجمله فیلسوفان مسلمان، مطرح شده است. آگاهی از این دسته براهین هم برای اقتناع عقلی خود فرد، هم برای اثبات خدا برای حقیقت جویان، و هم برای مقابله با شبهه افکنان کارایی فراوان دارد. ابن سینا، که او را شیخ فلاسفه اسلامی می دانند، دلایل گوناگونی بر وجود خدا آورده، که جمع کردن آنها در کنار هم، انگیره این پژوهش بوده است. بیان همه این دلایل در یک مقاله، که نگارنده در جای دیگری نیافته، کار نو این تحقیق است. در هر حال، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است: براهین اثبات خدا در فلسفه ابن سینا کدامند؟ پرسش های دیگری نیز در این رابطه وجود دارد که می توان آنها را سؤال های فرعی این تحقیق به شمار آورد؛ ازجمله اینکه آیا اصولا، وجود خدا (واجب الوجود) نیازی به برهان دارد؟ اگر آری، آیا امکان اقامه برهان بر وجود او هست؟ در این مقاله، نخست به دو سؤال فرعی مطرح شده خواهیم پرداخت؛ سپس با اشاره به انواع براهین اثبات خدا، دلایلی را که ابن سینا بر واجب تعالی اقامه کرده است، بیان می نماییم. واژگان محوری نیز، در محل مقتضی خود، تبیین می شود. **اثبات واجب الوجود** پیش از پرداختن به براهین اثبات واجب، لازم است نخست «واجب» را، وفق بیان ابن سینا، تعریف کنیم، آن گاه مباحث بعدی را پی بگیریم. ایشان در کتاب مبدأ و معاد در تعریف واجب و ممکن می گوید: واجب الوجود موجودی است که از نبود وجود او محال و اجتماع نقیضین لازم می آید؛ زیرا اگر چیزی وجود ذاتی اوست، نبود وجود در او، به معنای ذاتی نبودن وجود در او خواهد بود و این امری محال است. ممکن نیز چیزی است که از فرض وجود یا عدم آن محذوری پیش نمی آید: «ان الواجب الوجود هو الوجود الذی متی فرض غیرموجود عرض منه محال؛ و ان الممكن الوجود هو الذی متی فرض غیرموجود او موجودا لم یعرض منه محال» (ابن سینا، 1363، ص 2). پس از تعریف واجب، دو پرسش جدی فراروی ما قرار دارد: یکی اینکه آیا وجود خدا (واجب الوجود) نیازمند برهان است یا بدیهی است؟ و دیگر اینکه بر فرض بدیهی نبودن وجود واجب، آیا اساسا بر وجود او می توان برهان اقامه کرد؟ این دو پرسش آن گاه بیشتر جلب توجه می کند که بدانیم برخی اندیشه وران اسلامی وجود واجب را بی نیاز از استدلال، و بعضی دیگر اقامه برهان برای او را ناحصیح دانسته اند. علامه طباطبائی می کوشد به نحوی ثابت کند که وجود خدا بدیهی است و براهینی که برای اثبات واجب ارائه گردیده، همگی تنبیه بر امر بدیهی هستند: «من هنا یظهر للمتأمل ان اصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الأئسان و البراهین المتیته لها تنبیهات بالحقیقه» (ملاصدرا، 1981، ج 6، ص 14 و 15، تعلیقه علامه طباطبائی). بررسی تفصیلی مدعی فوق مجالی فراخ تر می طلبد، ولی با عنایت به اینکه ظاهرا چنین مدعایی از سوی مشائیان مطرح نگردیده و نیز اثبات ادعای فوق بسیار مشکل است، به سراغ مدعای بعدی می رویم که اتفاقا از سوی ابن سینا هم طرح گردیده است. ایشان در کتاب شفاء فرموده اند که اقامه برهان بر وجود خدای متعال صحیح نیست: «واجب الوجود فصل ندارد؛ و از آنجا که دارای جنس و فصل نیست، تعریف هم ندارد. برای اثبات واجب برهانی هم در کار نیست؛ زیرا او علت ندارد و به همین دلیل، لم ندارد» (ابن سینا، 1385، ص 371). نیز در کتاب تعلیقات چنین می آورد: «حق چیزی است که وجودش از خود او باشد [از غیر نباشد]، به همین رو، تنها خداوند است که حق است و غیر او باطل است. چنان که، بر واجب الوجود برهانی وجود ندارد و او جز از راه ذاتش شناخته نمی شود؛ بنابراین، او، همان گونه که خود فرموده، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست» (ابن سینا، 1404ق، ص 70). با این حال، خود ابن سینا همانند بسیاری فیلسوفان دیگر، چندین برهان بر وجود خدای متعال ارائه کرده است. به همین روی، سخنانی که از ابن سینا نقل شد نیازمند توجیهی متناسب با عملکرد ایشان می باشد. شاید بهترین توجیه این باشد که به عقیده ابن سینا اقامه برهان لمّی بر وجود واجب امکان ندارد. شاهد این توجیه، کلام خود ایشان در کتاب شفاء است که می فرماید: «لا برهان علیه لانه لا عله له»؛ زیرا برهان لمّی بر چیزی اقامه می شود که علت معلومی داشته باشد و از راه علم به علت، وجود معلول را اثبات کنند، ولی واجب معلول علتی نیست تا بتوان از راه علم به علت او، وجودش را اثبات کرد. شاهد دیگر آنکه، علامه طباطبائی نیز در توجیه کلام ملاصدرا که می فرماید: «ان الواجب لا برهان علیه» [بر وجود واجب تعالی برهانی نیست] می نویسد: مقصود صدرا براهین مصطلح در فلسفه است که در آن سیر از علت به معلول است و براهینی که درباره خداوند ارائه شده، همگی برهان های غیرلمّی اند: «مراد از برهان، برهان مصطلح در فلسفه است که عبارت است از برهان لمّی؛ یعنی همان برهانی که در آن از علت به معلول می رسند. از آنجا که مطلق وجود، که در فلسفه مورد بحث است و شامل واجب و ممکن می شود، دارای علت نیست، همه براهین به کاررفته در فلسفه، ازجمله برهان های اثبات واجب، براهین اثی هستند» (ملاصدرا، 1981، ج 6، ص 29 تعلیقه علامه طباطبائی). برخی نیز در توجیه کلام ابن سینا گفته اند: ممکن است منظور از نفی برهان بر وجود خدای متعال، این باشد که هیچ برهانی نمی تواند ما را به وجود عینی و شخصی خدای متعال، رهنمون شود و نهایت چیزی که از براهین به دست می آید عناوینی کلی از قبیل «واجب الوجود» و «عله العلل» و مانند آنهاست (مصباح، 1383، ج 2، ص 360). به هر حال، می توان بر وجود واجب برهان اقامه کرد، هرچند این برهان از نوع برهان اثی باشد؛ زیرا قسمی از برهان اثی که در آن از یکی از ملازمات عقلی به ملازم دیگر پی می بریم یقین آفرین بوده و ارزش منطقی کافی برخوردار است و به تصریح بعضی بزرگان، براهین به کاررفته در فلسفه، و ازجمله برهان بر واجب تعالی، همگی از این قبیل اند: «و جمیع البراهین المستعمله فی الفلسفه و منها القائمه علی وجود الواجب براهین انیه کما عرفت فیسلك فیها من بعض لوازم الوجود (کگونه حقیقه ثابتة بذاتها او علة اولی) الی بعض آخر (کگونه واجبا لذاته)» (ملاصدرا، 1981، ج 6، ص 14 و 15 تعلیقه علامه طباطبائی؛ طباطبائی، 1362، ص 6). ابن سینا، خود، برهانی را که برای واجب اقامه می کند برهان شبیه لمّ است: «بر خدای متعال نمی توان برهان محض اقامه کرد؛ زیرا او سبب ندارد، بلکه [آنچه بر اثبات او اقامه می شود] قیاسی شبیه به برهان است؛ برای اینکه استدلالی است از حال وجود بر اینکه اقتضای واجب الوجودی را دارد» (ابن سینا، 1363، ص 33). ابن سینا با نظر در حال خود وجود، واجب را اثبات می کند و این گونه برهان را بهترین برهان بر واجب الوجود می داند: (رک: ابن سینا، 1375، ج 3، ص 66). ما در ادامه، این برهان را خواهیم آورد. ولی چرا این برهان را شبیه برهان لمّ معرفی می کند؟ و دیگر اینکه، آیا شبیه برهان بودن، از اعتبار آن نمی کاهد؟ نویسنده شوارق الالهام در پاسخ پرسش نخست، وجوهی را ذکر کرده است که شاید بهترین آن وجوه، این باشد: برهانی که در آن برای پی بردن به ملزوم از لوازمی که از ذات ملزوم بدون انضمام امر دیگر انتزاع می شود، استفاده شود، از جهت وثاقت به منزله برهان لمّ است و برهان مذکور چنین است؛ یعنی از طبیعت وجود که از ذات واجب بدون اعتبار امر دیگر انتزاع می شود، به ذات واجب پی می بریم (رک: لاهیجی، بی تا، ص 448-449). به این ترتیب، برهانی که در آن از طریق ملازمی عقلی به ملازم دیگر رهنمون می شویم برهان شبه لمّ نامیده می شود که از جهت اعتبار و وثاقت همانند برهان لمّ است. بنابراین، پاسخ پرسش دوم نیز از کلام مرحوم لاهیجی به دست می آید که این نوع برهان را همسنگ برهان لمّ به شمار می آورد؛ بلکه حاجی سبزواری مدعی است: مقصود از شبه لمّ، یعنی برتر از لمّ نه اینکه پایین تر از لمّ باشد؛ زیرا هر علتی هر آنچه دارد به عاریت از ناحیه حقیقت

وجود است (ر.ک: ملاصدرا، 1381ق، ص 29). به این ترتیب، نه شبیه لم نامیدن از اعتبار برهان اثبات واجب می کاهد و نه اتی بودن آن گزندى به وثاقت و یقین آفرینی آن وارد می سازد. اکنون لازم است نگاهی به انواع براهین اثبات خدا بیفکنیم. سپس برهان هایی را که ابن سینا برای اثبات واجب اقامه کرده است بیان نماییم. **انواع براهین اثبات خدا** براهین اثبات خدا در یک تقسیم، به دو دسته تقسیم می شوند: دسته اول، براهینی هستند که از صرف مفهوم خدا در ذهن، وجود خدا را اثبات می کنند و برای اثبات مدعا به وجود هیچ شیئی در خارج تکیه نمی کنند. این گروه از براهین را، «براهین وجودی» یا «براهین وجودشناختی» می نامند. دسته دوم، براهینی هستند که با اعتراف به وجود شیئی عینی خارجی و با تکیه بر آن، وجود خدا را ثابت می کنند. این براهین مبتنی بر واقع اند. این دسته خود شامل دو قسم برهان است: قسم اول، براهینی که وجود خدا را با تکیه بر وجود شیئی غیر از او ثابت می کنند، به گونه ای که اگر وجود چنین شیئی انکار شود، وجود خدا ثابت نمی شود. این قسم از برهان را می توان برهان های «مخلوق محور» نامید. قسم دوم، شامل براهینی است که هرچند مبتنی بر واقع اند، به نحوی هستند که حتی اگر وجود مخلوق انکار شود، باز هم وجود خدا را ثابت می کنند. این براهین با تکیه بر مطلق شیء، و به تعبیر دیگر، با تکیه بر مطلق موجود، خدا را ثابت می کنند و - به اصطلاح - موجودمحورند. چنین براهینی را «براهین صدیقین» می گویند (ر.ک: عبودیت، 1386ق، ج 2، ص 157-158). در توضیح براهین مبتنی بر واقع، اعم از مخلوق محور و صدیقین، می افزاییم: این نوع براهین با اتکا به گزاره ای (مقدمه ای) که بیانگر اصل ثبوت واقعیتی است، وجود خدا را اثبات می کنند. هلیه بسیطه ای که در این صورت شکل می گیرد، یا موضوعش عام و فراگیر است و بر قسم خاصی از موجود تکیه ندارد؛ مانند مفهوم «موجود»، «واقعیت»، «شیء»، و امثال آنها، و یا مفهوم خاصی است که فقط قسم خاصی از موجود را شامل می شود؛ مانند مفهوم «ممکن بالذات»، «حادث زمانی»، و «دارای نظم غائی» و غیر آنها. هلیه بسیطه ای که دارای موضوع عام است، در براهین صدیقین به کار می رود و هلیه بسیطه ای که دارای موضوع خاص است، در براهین مخلوق محور. در میان انواع براهین مخلوق محور، نوع جهان شناختی آن از همه معتبرتر است. ویژگی براهین جهان شناختی این است که اولاً، در مقدمه آن بر عام ترین اوصاف اشیای پیرامون ما تأکید می شود؛ مانند امکان بالذات، حدوث زمانی، تغیر و حرکت؛ به گونه ای که اذعان به هر شیء محسوسى برای اذعان به چنین اوصافى کافی است. و ثانیاً، اثبات مدعای برهان در آنها به نحوی بر قانون علیت، یا بر قوانین منشعب از علیت، مانند قانون «ضرورت علّی معلولی» مبتنی است (ر.ک: همان، ص 175-176). از براهین جهان شناختی، برهانی که بر وصف «ممکن بالذات» و بر خود قانون علیت مبتنی است به «برهان امکان و وجوب» معروف است و برهانی که بر وصف مذکور و قانون ضرورت مبتنی است، به «برهان خواجه» مشهور است و برهانی را که بر وصف حرکت تأکید دارد «برهان حرکت» یا «برهان محرک اول» یا، به نام مبدع آن، «برهان ارسطو» می گویند. در میان این براهین، برهان «امکان و وجوب» بیشتر مورد توجه فلاسفه بوده است. به هر روی، از آنجاکه برهان مخلوق محور وجود خدا را با وساطت وجود مخلوق ثابت می کند، به این نقیصه دچار است که اگر وجود مخلوق مذکور انکار شود، قادر به اثبات وجود خدا نیست. فلاسفه این نقیصه را با برهان موجودمحور صدیقین جبران کرده اند که حتی با فرض انکار مخلوقات هم وجود خدا را ثابت می کند. برای اثبات وجود خدا در برهان صدیقین به مطلق موجود استناد می شود؛ به این نحو که به جای اینکه ثابت کنند وجود مخلوق مستلزم وجود خداست، ثابت می کنند که صرف اینکه موجودی هست، مستلزم این است که خدا وجود داشته باشد، اما بی تردید جهان هیچ و پوچ محض نیست و ضرورتاً موجودی هست، پس ضرورتاً خدا وجود دارد. پس اینکه موجود مفروض چه قسم موجودی است، دخالتی در اثبات خدا ندارد، بلکه صرف موجود بودن آن دخیل است و بس. از همین رو، گفته اند برهان صدیقین برهانی است که در آن، وجود خدا با تأمل در محض وجود یا نفس وجود یا وجود بما هو وجود یا طبیعت وجود ثابت می شود، نه با تأمل در وجود از آن جهت که خصوصیتی دارد؛ مثلاً، ممکن است یا متغیر است یا غیر اینها. به گفته فارابی: «تو می توانی به عالم خلق نظر کنی و در آن نشانه های آفرینش را ببینی؛ و می توانی از آن روی برگردانی و [در عوض] به عالم وجود محض توجه کنی تا بدانی که ناگزیر وجود بالذاتی هست» (فارابی، 1405ق، ص 62). همچنین ابن سینا، پس از اقامه برهان صدیقین، در توضیح ویژگی آن می گوید: «دقت کن، چگونه بیان ما برای اثبات واجب تعالی نیازمند چیزی جز تأمل در خود وجود نداشت و [اصولاً] حاجتی به در نظر گرفتن مخلوق یا فعل او نبود. به این ترتیب، وجود از همان نظر که وجود است به وجود او گواهی می دهد» (ابن سینا، 1375، ج 3، ص 66). **براهین ابن سینا بر اثبات واجب** براهین ارائه شده از سوی ابن سینا چهار برهان است که عبارتند از: برهان صدیقین، برهان امکان و وجوب، برهان حرکت و برهان وسط و طرف. **الف. برهان صدیقین**هم ترین برهانی که ابن سینا برای اثبات واجب آورده، همین برهان است. وی این برهان را استوارترین برهان و شبیه ترین استدلال به برهان لم معرفی می کند: «إِنَّا اثْبَتْنَا الْوَاجِبَ الْوُجُودَ لَا مِنْ جِهَةِ أَعَالِهِ وَلَا مِنْ جِهَةِ حَرَكَتِهِ، فَلَمْ يَكُنِ الْقِيَاسُ دَلِيلًا، وَلَا أَيْضًا كَانَ بُرْهَانًا مُحْضًا، فَلَا أَوَّلَ لَيْسَ عَلَيْهِ بُرْهَانُ مُحْضٍ، لِأَنَّهُ لَا سَبَبَ لَهُ، بَلْ كَانَ قِيَاسًا شَبِيهًا بِالْبُرْهَانِ، لِأَنَّهُ اسْتِدْلَالٌ مِنْ حَالِ الْوُجُودِ أَنَّهُ يَقْتَضِي وَاجِبًا، وَأَنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبَ كَيْفَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ. وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ مِنْ وَجْهِ الْقِيَاسَاتِ الْمُوصَلَةِ إِلَى اثْبَاتِ الْعِلَّةِ الْأُولَى وَتَعْرِيفِ صِفَاتِهِ شَيْءٌ أَوْتَقَى وَأَشْبَهَ بِالْبُرْهَانِ مِنْ هَذَا الْبُرْهَانِ» (ابن سینا، 1363، ص 33)، ما واجب الوجود را ثابت کردیم [ولی]، نه از جهت افعال و حرکت او؛ پس، قیاس ارائه شده دلیل یا برهان محض نیست. بنابراین، بر واجب تعالی برهان محضی وجود ندارد؛ زیرا او سبب ندارد. ازاین رو، قیاس یادشده شبیه برهان است؛ چون استدلالی است از حال وجود بر اینکه مقتضی واجب الوجودی است و اینکه آن واجب لازم است چگونه باشد. و ممکن نیست برهانی محکم تر از این برهان برای اثبات خدای تعالی و تعریف صفات او وجود داشته باشد. ظاهراً فارابی نخستین فیلسوفی است که این نوع برهان (برهان صدیقین) را پیشنهاد کرده است (ر.ک: فارابی، 1405ق، ص 62) و ابن سینا اولین فیلسوفی است که با تغییر بسیار ساده و جزئی در برهان امکان و وجوب، توفیق یافته است که نمونه ای از آن ارائه کند (ر.ک: ابن سینا، 1375، ج 3، ص 18-28). در براهین صدیقین غالباً تقسیم هایی مانند تقسیم موجود به «واجب بالذات و ممکن بالذات»، به «کامل و ناقص»، به «مستقل و رابط» و به «غیر معلول و معلول» مورد توجه اند و بالتبع در آنها استلزام هایی همچون استلزام بین ممکن بالذات و واجب بالذات، بین ناقص و کامل، بین رابط و مستقل و بین معلول و غیرمعلول کاربرد دارند. در برهان ابن سینا، بر دو وصف «واجب بالذات» و «ممکن بالذات» تأکید شده است: «لَا شَكَّ أَنَّ هُنَا وَجُودًا، وَ كُلُّ وَجُودٍ فَمَا وَاجِبٌ وَ امَّا مُمْكِنٌ؛ فَانْ كَانَ وَاجِبًا فَقَدْ صَحَّ وَجُودُ الْوَاجِبِ وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ؛ وَ إِنْ كَانَ مُمْكِنًا فَاتَا نَبِيْنَ أَنَّ الْمُمْكِنَ يَنْتَهِي وَجُودُهُ إِلَى وَاجِبِ الْوُجُودِ» (ابن سینا، 1363، ص 22)؛ تردیدی نیست که وجودی هست؛ و هر وجودی یا واجب است و یا ممکن. اگر واجب باشد وجود واجب، یعنی نتیجه ای که به دنبال آنیم، ثابت می شود؛ و اگر ممکن باشد، نشان می دهیم که ممکن الوجود، در نهایت، به واجب الوجود منتهی می شود. در عبارت مشابهی در کتاب نجات آمده است: «لَا شَكَّ أَنَّ هُنَا وَجُودًا، وَ كُلُّ وَجُودٍ فَمَا وَاجِبٌ، وَ امَّا مُمْكِنٌ فَانْ كَانَ وَاجِبًا، فَقَدْ صَحَّ وَجُودُ وَاجِبٍ وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ. وَ انْ كَانَ مُمْكِنًا، فَانَّا نَوْضِحُ أَنَّ الْمُمْكِنَ يَنْتَهِي وَجُودُهُ إِلَى وَاجِبِ الْوُجُودِ» (ابن سینا، 1379، ص 566). ابن سینا در مقدمه نخست این برهان با رد سفسطه، بیان می کند: «واقعیتی هست»، و از آنجاکه این مقدمه بدیهی و بی نیاز از برهان است، برای آن دلیلی نمی آورد. درواقع، کسی می تواند این مقدمه را انکار کند که وجود هیچ موجودی حتی وجود خودش و فکرش و سخنش را هم نپذیرد! آن گاه ایشان به عنوان مقدمه دوم موجودات را به دو قسم «واجب بالذات» و «ممکن بالذات» تقسیم می کند: «هر موجودی، هنگامی که به ذات آن به خودی خود، و بدون لحاظ هیچ چیز دیگری، نظر شود، یا به گونه ای است که وجود برایش واجب است و یا واجب نیست. اگر واجب بود، او همانا حق و واجب الوجود بالذات، و «قیوم» است؛ و اگر واجب نبود، چون موجود است، نمی توان آن را منتعن الوجود دانست. بلکه اگر شرطی همراه ذات آن در نظر گرفته شد، مانند شرط نبود علتش، در این صورت، منتعن؛ و اگر شرط شد وجود علتش، در این صورت، واجب [واجب بالغیر] خواهد بود. اگر هیچ شرطی با آن لحاظ نشد، نه وجود علتش و نه عدم آن، ممکن الوجود خواهد بود که نه به خودی خود واجب است و نه منتعن. پس، هر موجودی یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات» (ابن سینا، 1375، ج 3، ص 18). در مقدمه سوم می گوید: هر ممکن الوجودی برای موجود شدن نیازمند به علتی است که آن را به وجود بیاورد؛ زیرا آنچه در ذاتش سزاوار امکان می باشد هرگز از سوی ذاتش موجود نمی شود؛ چراکه به دلیل همین امکانش وجودش برتر از عدمش نیست. به همین روی، اگر یکی از وجود و عدم برتر شود و تقدّم یابد، به دلیل حضور چیز دیگری (یعنی علت) است. بنابراین، وجود هر ممکن الوجودی از جانب غیر اوست: «ما حَقَّهُ فِي نَفْسِهِ الْإِمْكَانُ - فَلَيْسَ يَصِيرُ مَوْجُودًا مِنْ ذَاتِهِ - فَإِنَّهُ لَيْسَ وَجُودُهُ مِنْ ذَاتِهِ أَوَّلِي مِنْ عَدَمِهِ - مِنْ حَيْثُ هُوَ مُمْكِنٌ - فَإِنْ صَارَ أَحَدُهُمَا أَوَّلِي لِلْحُضُورِ شَيْءٌ أَوْ غَيْبَتِهِ - فَوْجُودُ كُلِّ مُمْكِنٍ الْوُجُودَ هُوَ مِنْ غَيْرِهِ» (ابن سینا، 1375، ج 3، ص 19). و سرانجام در مقدمه چهارم دور و تسلسل در علل را رد می کند تا نتیجه مطلوب به دست آید: «إِذَا أُنْ يَتَسَلَّلُ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِ النِّهَايَةِ فَيَكُونُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ أَحَادِ السَّلْسَلَةِ مُمْكِنًا فِي ذَاتِهِ وَ الْجُمْلَةُ مُتَعَلِّقَةٌ بِهَا فَتَكُونُ غَيْرَ وَاجِبَةٍ أَيْضًا وَ تَجِبُ بِغَيْرِهَا» (همان، ص 20). وفق این عبارت، وابستگی ممکن به غیر، چنانچه تا بی نهایت ادامه پیدا کند در این صورت، از آنجاکه هریک از آحاد سلسله ذاتا ممکن می باشد و از طرفی، سلسله وابسته به آحاد بوده و چیزی جز آن نیست، سلسله نیز (در ذات خود) غیر واجب بوده و به واسطه غیر خود واجب می شود. درواقع، ابن سینا در این مقدمه تلاش دارد نشان دهد به دلیل نیاز ممکن به غیر، آن غیر ضرورتاً واجب الوجود است؛ زیرا در غیر این صورت، به یکی از دو محال، یعنی دور در علل یا تسلسل در علل، باید تن در داد. برای توضیح بیشتر باید

گفت: غیری که ممکن در وجود خود به آن وابسته است، از دو حال خارج نیست: یا واجب بالذات است و یا ممکن بالذات و واجب بالغیر. در صورت نخست، مطلوب برهان، یعنی اثبات واجب فراهم آمده است. و در صورت دوم، سه فرض قابل تصویر است: 1. اینکه غیر (که علی‌الفرض ممکن بالذات است) به واجب منتهی شود؛ 2. اینکه آن غیر به واجب منتهی نشود و تسلسل لازم بیاید؛ 3. اینکه غیر به واجب منتهی نشود و دور لازم بیاید. ابن‌سینا فرض نخست را مطرح نمی‌کند؛ چراکه این فرض مطلوب برهان و نتیجه مورد قبول است. و فرض دوم را نیز مطرح نمی‌کند؛ زیرا بطلان «دور» بدیهی است. هرچند وی در دو کتاب مبدأ و معاد و نجات تبیینی برای این بطلان نیز ارائه می‌دهد (ر.ک: ابن‌سینا، 1363، ص 23؛ همو، 1379، ص 568-570). به هر روی، ایشان توجه اصلی را روی فرض قرار داده و می‌گوید: در فرض لزوم تسلسل چاره‌ای جز اعتراف به مطلوب نیست؛ چراکه در فرض تسلسل نیز باید در خارج سلسله، موجودی باشد که به سلسله، وجوب ببخشد. درواقع، اگر ممکنات تسلسل پیدا کنند، با عنایت به اینکه هر ممکنی محتاج ایجادکننده‌ای است، همان‌گونه که آحاد سلسله، محکوم به امکان‌اند، جمله سلسله نیز محکوم به امکان است. آنچه آحاد سلسله و جمله سلسله به او نیاز دارند، باید مغایر با آحاد سلسله و جمله سلسله باشد، وگرنه یکی از آحاد سلسله و داخل در جمله سلسله است. چنین چیزی حتماً خارج از سلسله است و خود محکوم به حکم امکان نیست؛ زیرا اگر محکوم به حکم امکان باشد، خود نیاز به موجودی دیگر دارد و داخل در سلسله است. چنین چیزی که خارج از سلسله و غیرمحکوم به حکم امکان است، واجب الوجود است (ر.ک: ابن‌سینا، 1375، ج 3، 20-22؛ همو، 1379، ص 566-568؛ همو، 1363، ص 22-24). تقریر برهان: «موجودی وجود دارد»، این موجود یا واجب الوجود بالذات است، که در این صورت، مطلوب ثابت می‌گردد؛ و یا ممکن الوجود است که در این حالت، باید علتی آن را به وجود آورد؛ این علت، یا واجب الوجود و خود بی‌نیاز از علت دیگری است، که در این صورت نیز نتیجه مطلوب فراچنگ می‌آید؛ و یا ممکن الوجود است و خود نیازمند علت است (و علت آن، یا همان ممکن است که معلولش بود و یا ممکن دیگری است که خود به دلیل همین امکانش وابسته به علت دیگری است و هكذا) و در این حالت، یا توقف علت بر معلول خودش، یعنی دور پیش می‌آید و یا زنجیره وابستگی ممکنات به یکدیگر همچنان تا بی‌نهایت پیش می‌رود و تسلسل پدید می‌آید، ولی وفق یکی از مقدمات دور و تسلسل در علل محال است. ازاین رو، موجودات امکانی در نهایت به یک موجود واجب منتهی می‌شوند. پس: موجود مفروض که با بطلان سفسطه اصل واقعیت داشتن و هستی او روشن گردید، یا خود واجب الوجود است و یا مستلزم واجب الوجود می‌باشد، و به هر روی، واجب الوجود اثبات می‌گردد. البته به این برهان ابن‌سینا اشکالاتی گرفته شده و پاسخ‌هایی نیز داده شده است که طرح و بررسی این اشکالات و پاسخ‌ها مجالی فراخ‌تر می‌طلبد (ر.ک: غزالی، 1994، ص 101-105؛ فخررازی، 1407ق، ص 72؛ ملاصدرا، 1981م، ج 6، ص 28-26). **ب. برهان امکان و وجوبچنان** که پیش‌تر گفتیم، برهان امکان و وجوب برهانی است که اولاً، با تکیه بر مقدمه‌ای که بیانگر اصل ثبوت واقعیتی است وجود خدا را اثبات می‌کند؛ و ثانیاً، هلیه بسیطه‌ای که در این صورت شکل می‌گیرد موضوعش صرفاً مخلوقات (ممکنات) را دربر می‌گیرد و برخلاف برهان صدیقین، آنچنان فراگیر نیست که شامل واجب هم بشود؛ و ثالثاً، اثبات مدعی برهان در آن بر قانون علیت مبتنی است. علاوه بر این، در این برهان میان وجود ممکن بالذات و وجود واجب بالذات استلزام هست، به گونه‌ای که پذیرش ممکن پذیرش واجب را در پی دارد. و سرانجام، در غالب این براهین، ازجمله برهان ابن‌سینا، اثبات استلزام میان ممکن بالذات و واجب بالذات بر امتناع دور و تسلسل مبتنی است. ابن‌سینا این برهان را نیز با گزاره بدیهی «واقعیتی هست» آغاز کرده، می‌گوید: این وجود خارجی می‌تواند به یکی از این دو حال باشد: یا واجب است (که این همان نتیجه مطلوب ماست) و یا ممکن، و چنانچه ممکن باشد، به ناچار به دلیل بطلان دور و تسلسل باید به واجب منتهی شود (ر.ک: ابن‌سینا، 1363، ص 22-31). ابطال تسلسل: وجود سلسله‌ای از ممکنات، یا به گونه‌ای است که همه افراد آن همزمان موجودند یا به طور متناوب به وجود می‌آیند. فرض دوم محل بحث نیست؛ زیرا تسلسل امور زمانی محال نیست و صرفاً تسلسلی محال است که امور غیرمتناهی، مترتب بر یکدیگر و مجتمع در وجود باشند. سلسله‌ای با شرایط یادشده، یا واجب است یا ممکن؛ اگر واجب باشد باید وجوبش از ناحیه افراد سلسله باشد، درحالی که محال است شیء واجب قوامش به ممکن باشد. و اگر ممکن باشد، وفق اصل علیت، نیازمند علت است. این علت، یا جزء سلسله است یا خارج از آن؛ اگر جزء سلسله باشد، یا به خودی خود واجب است یا ممکن. فرض وجوب ذاتی، خلاف فرض است؛ زیرا افراد سلسله بنا بر فرض همگی ممکن‌اند. و چنانچه ممکن، و در عین حال، علت مفید وجود باشد نیز برخلاف مفروض خواهد بود؛ زیرا در این صورت، جزء علت خودش و علت مجموعه خواهد بود و اگر چیزی علت خودش باشد آن چیز واجب است نه ممکن؛ (زیرا ممکن، موجودی است که وجودش از سوی غیر به او داده می‌شود و خودش، ذاتاً، دارای وجود نیست)، درحالی که بنا بر فرض ممکن است. به این ترتیب، معطی وجود باید چیزی خارج از سلسله باشد و خارج از سلسله، واجب است نه ممکن؛ چراکه مفروض این است که تمامی ممکنات داخل در سلسله‌اند: «أنه لا يمكن أن يكون في زمان واحد لكل ممكن الذات علل ممكنة الذات بلا نهاية، و ذلك لأن جميعها إما أن يكون موجودا معا و إما أن لا يكون موجودا معا. فان لم يكن موجودا معا لم يكن الغير المتناهي في زمان واحد. و لكن واحد قبل الآخر او بعد الآخر، و هذا لا يمنع. و إما أن يكون موجودا معا و لا واجب وجود فيها فلا يخلو: إما أن تكون تلك الجملة بما هي تلك الجملة واجبة الوجود بذاتها، او ممكنة الوجود في ذاتها. فان كانت واجبة الوجود بذاتها و كل واحد منها ممكن الوجود يتقوم بممكنات الوجود، هذا محال؛ و إما أن كانت ممكنة الوجود بذاتها فالجملة محتاجة في الوجود إلى مفيد الوجود. فاما أن يكون خارجا عنها او داخلها فيها. فان كان داخلها فيها: فاما أن يكون كل واحد واجب الوجود - و كان كل واحد منها ممكن الوجود - هذا خلف. و إما أن يكون ممكن الوجود فيكون هو علة للجملة و لوجود نفسه لأنه أحد الجملة. و ما ذاته كاف في أن يوجد ذاته، فهو واجب الوجود، و كان ليس واجب الوجود، هذا خلف. فبقي أن يكون خارجا عنها. و لا يجوز أن يكون علة ممكنة، فاما جمعنا كل علة ممكنة الوجود في هذه الجملة، فهي إذا خارجة عنها و واجبة الوجود بذاتها. فقد انتهت الممكنات إلى علة واجبة الوجود، فليس لكل ممكن علة ممكنة معه» (ابن‌سینا، 1363، ص 22-33؛ همو، 1379، ص 67-68). ابطال دور: چنانچه «الف» علت «ب» و «ب» علت «ج» و «ج» علت «ب» یا «ب» علت «الف» باشند، به معنای توقف الف بر چیزی است که آن چیز وجودش را از الف گرفته است و این امری محال است؛ زیرا مستلزم تقدم یک چیز بر خودش، و در نتیجه، موجود بودنش در مرتبه‌ای است که در آن مرتبه موجود نیست (ر.ک: ابن‌سینا، 1363، ص 23-22؛ همو، 1379، ص 68-69). ابن‌سینا بعد از ابطال دور و تسلسل، به اثبات واجب می‌پردازد: موجود ممکن افزون بر امکانی که دارد، یا حادث است یا حادث نیست؛ اگر حادث نباشد محذور لازم می‌آید و چنانچه حادث باشد سه فرض دارد. فرض اینکه حادث نباشد دو حالت دارد: یا ثبات و بقای آن وابسته به ذات خود شیء است یا وابسته به غیر است. قسم اول، واجب الوجود است و قسم دوم که وابسته به غیر باشد، آن غیر که این ذات وابسته به اوست، یا واجب است (نتیجه مطلوب) یا ممکن. به دلیل بطلان دور و تسلسل نمی‌تواند ممکن باشد و باید به واجب منتهی شود: «فانا نبرهن بأنه لا بد من شيء واجب الوجود؛ و ذلك لانه إن كان كل موجود ممكنا فاما أن يكون مع إمكانه حادثا او غير حادث. فان كان غير حادث فاما أن يتعلق ثبات وجوده بعلة او يكون بذاته، فان كان بذاته فهو واجب، لا ممكن؛ و إن كان بعلة، فعلة مع لا محالة، و الكلام فيه كالکلام في الأول، فانه إن لم يقف عند علة واجبة الوجود حصلت علل و معلولات ممكنة؛ إما بغیر نهاية و إما دائرة، و قد أبطلناهما جميعا، فقد بطل إذا هذا القسم» (ابن‌سینا، 1363، ص 22-23؛ همو، 1379، ص 68-69). اما اگر شیء ممکن افزون بر امکان حادث هم باشد سه فرض دارد: 1. در همان لحظه حدوث و پیدایش وجودش نابود شود، چنان که گویا وجود نیافته، و هیچ بقای زمانی نداشته است. 2. حادث شود و در لحظه حدوث نابود نشود؛ ولی پس از حدوث، بی‌آنکه زمانی فاصله شود نابود گردد. 3. حادث شود و پس از حدوث، باقی باشد. فرض اول قطعا محال است. فرض دوم نیز دو محذور دارد: یکی اینکه تتالی آفات لازم می‌آید؛ زیرا در این حالت، لازم می‌آید که دو چیز مغایر هم که با یکدیگر تباین در عدد دارند، به صورت پیاپی، ولی بدون فاصله زمانی، حادث شوند؛ و چنین چیزی موجب تتالی آفات می‌شود؛ درحالی که در علم طبیعیات تتالی آفات ابطال گردیده است. دیگر اینکه همه موجودات را نمی‌توان به صورتی که در این فرض گفته شد در نظر گرفت، بلکه به طور وجدانی، موجوداتی که پس از حدوث، استمرار و بقا دارند در جهان یافت می‌شود؛ مانند: انسان، و... اما شق سوم (شیء ممکن بعد از حدوث مدتی باقی باشد)، اینچنین موجوداتی چنان که برای حدوث نیاز به علت دارند، علت بقا هم می‌خواهند و علت حدوث و بقا یا به جهت ذات، یک چیز است؛ همانند آب درون ظرف که علت حدوث شکل آب و علت بقای شکل آن، همان ظرف است، یا علت حدوث و بقا به جهت دو چیزاند؛ همانند مجسمه تراشیده شده از سنگ که علت حدوث، سازنده مجسمه و علت بقا، استحکام سنگ است. در هر صورت، شیء حادث در حدوث و بقا محتاج به علت است و علت بقا از سه فرض خارج نیست: 1. شیء پس از حدوث به خودی خود ثابت باشد و نیازی به علت بقا نداشته باشد. این فرض نادرست است؛ چون بحث در شیء ممکن است و ممکن در حدوث و بقا محتاج به علت است و چنانچه چیزی در حدوث محتاج به علت و در بقا بی‌نیاز از آن باشد به معنای انقلاب در ذات است که امری محال است. 2. عامل ثبات و بقا خود حدوث باشد؛ یعنی بقای شیء واجب و وجوب آن، هر دو به وسیله غیر (حدوث) باشد. این فرض درست نیست؛ زیرا حدوث امری واجب نیست و چگونه چیزی که خودش واجب نیست می‌تواند علت وجوب چیز دیگری گردد؟ 3. فرض سوم اینکه عامل حدوث و بقا یکی باشند؛ یعنی عامل حدوث عامل بقا هم باشد.

ابن سینا می گوید: این فرض در صورتی درست است که عامل حدوث باطل نشده باشد؛ زیرا در صورت زوال مقتضی، اثر آن هم زایل می شود. اگر گفته شود: عامل حدوث در وقت حدوث تأمین کننده حدوث، و در وقت بقا تأمین کننده بقاست، وی پاسخ می دهد: در این صورت، باید وجود و عدم علت، نسبت به وجود مقتضی یکسان باشند و علت در هم در ظرف وجود و هم در ظرف عدم تأثیرگذار باشد؛ درحالی که محال است شیء معدوم بتواند اثرگذار باشد. بنابراین، شیء حادث ممکن بالذات است و چنان که ذات در حال حدوث، به دلیل ممکن بودن، نیاز به علت دارد، این امکان در حال بقا هم همراه اوست و نیازمند به علت است. وصف امکان برای ذات نیز یا از ناحیه خود ذات است یا برای ذات، به شرط عدم ذات ثابت است، و یا برای ذات به شرط وجود آن ثابت است. فرض اینکه امکان وجود مشروط به حالت عدم باشد محال است؛ چون چیزی که مشروط به عدم شود وجودش منتع خواهد بود. لحاظ شیء به شرط وجود نیز شیء را واجب بالغیر می سازد. به این ترتیب، با ابطال فرض های رقیب، تنها این فرض باقی ماند که امکان برخاسته از خود ذات، و همیشه همراه آن است. علاوه بر این، چنانچه شیئی در ثبات محتاج به علت نباشد و در حدوث محتاج به آن باشد، این احتیاج و عدم احتیاج باید ناشی از تفاوت بین ثبات و حدوث باشد؛ یعنی در حدوث که وجود بعد از عدم است نیاز به علت دارد، اما در ثبات که وجود بعد از وجود است نیاز به علت ندارد و این یا به معنای این است که علت، در «عدم سابق» تأثیر دارد و این درست نیست؛ زیرا علت عدم سابق، عدم علت است نه وجود علت، و یا به معنای این است که علت در وجود بعد از عدم تأثیر دارد و این نیز نادرست است؛ چون ذاتی شیء است. ازاین رو، به ناچار باید پذیرفت که علت احتیاج امکان ذاتی است و امکان ذاتی در هر دو حالت حدوث و ثبات همراه شیء است و شیء حادث، ممکن بالذات است و علت آن هم موجودی واجب الوجود است (ر.ک: ابن سینا، 1363، ص 24-27؛ همو، 1379، ص 569-577). ابن سینا بعد از تثبیت مقدمات فوق، وجود واجب را ضروری می داند: «فإذ قد اتضح هذه المقدمات فلا بد من واجب الوجود، و ذلك لأن الممكنات إذا وجدت و ثبت وجودها كان لها علل لثبات الوجود، و يجوز أن تكون تلك العلل علل الحدوث بعينها إن بقيت مع الحادث، و يجوز أن تكون عللاً أخرى، و لكن مع الحوادث، و تنتهي لا محالة إلى واجب الوجود. إذ قد بينا أن العلل لا تذهب إلى غير النهاية و لا تدور. و هذا في إمكانات الوجود التي لا تفرض حادثة أولى و أظهر» (ابن سینا، 1363، ص 27). چون این مقدمات روشن شد، پس گریزی از [پذیرش] واجب الوجود نیست؛ زیرا اگر ممکنات موجود شوند و وجود آنها ثبات داشته باشد، این ثبات علی خواهد داشت و این علل، می تواند همان علل حدوث باشد، اگر همراه با موجود حادث باقی باشد؛ و می تواند علل دیگری باشد، اگر با موجودات حادث همراه باشند و در نهایت هم به واجب تعالی منتهی می شوند؛ زیرا [پیش تر] تبیین کردیم که دور و تسلسل در علل محال است. این مطلب در ممکن الوجودهایی که حادث فرض نشوند بهتر و روشن تر است. به این ترتیب، در این برهان با تکیه بر گونه خاصی از وجود (یعنی ممکن الوجود) وجود واجب اثبات گردید. و به عبارت دیگر، وجود مخلوق واسطه در اثبات وجود واجب بود. و چنین برهانی، مخلوق محور است که در آن با انکار وجود امکانی یا حادث وجود واجب قابل اثبات نخواهد بود. ج. **برهان حرکت** برهان دیگری که ابن سینا بر وجود واجب ارائه می کند، برهان مخلوق محور حرکت است. ابن برهان را اختصاراً به شکل ذیل می توان تبیین کرد: مقدمه اول: در جهان حرکت وجود دارد. به نظر می رسد این مقدمه بدیهی و بی نیاز از برهان است؛ زیرا همگی ما تغییر تدریجی را در حالات نفسانی خود به علم حضوری یافته ایم و به این ترتیب، می توان مدعی شد که گزاره «حرکت وجود دارد» از قضایای وجدانی ماست. چنان که حرکت را در اشیای پیرامون خود فراوان مشاهده کرده ایم. مقدمه دوم: هر حرکتی نیاز به محرکی دارد که آن را ایجاد کند. ابن سینا این مقدمه را با سه برهان اثبات می کند (ر.ک: ابن سینا، 1363، ص 34-37). ازجمله اینکه حرکت پدیده ای است که لحظه به لحظه حادث می شود و چیز حادث نیازمند عاملی است که آن را احداث کند. مقدمه سوم: محرک و متحرک دو حقیقت، و دو ذات اند؛ ازاین رو، شیء واحد از جهت واحد نمی تواند هم قابل حرکت و هم فاعل آن باشد و ضروری است که فاعل حرکت بیرون از ذات قابل باشد. ابن سینا این مقدمه را نیز اثبات می کند (ر.ک: ابن سینا، 1363، ص 37). مقدمه چهارم: سلسله محرک ها و متحرک ها باید به محرک نامتحرک منتهی شود؛ زیرا اولاً، تسلسل در علل حرکت پدید می آید، که محال است؛ و ثانیاً، از آنجاکه محرک هایی که علی الفرض بی نهایت هستند همگی جسم اند، لازم می آید که جسم بی نهایت باشد، درحالی که جسم نمی تواند بی نهایت باشد: «إن العلل المحركة متناهية إلى علة لا تتحرك، و ذلك أنه لو كان كل متحرك عن محرك متحرك لذهبت العلل في زمان واحد إلى غير نهاية، و اجتمع من جملتها جسم غير متناه بالفعل فقد بان في العلوم الطبيعية استحالة هذا. فإذا قلّ نوع من المحركات محرك أول غير متحرك» (ابن سینا، 1363، ص 38). مقدمه پنجم: حرکت امری دایمی و پیوسته است. ابن سینا این مقدمه را نیز با دو دلیل اثبات می کند (ر.ک: همان، ص 38-40). ازجمله اینکه حرکت (همانند سایر حوادث) به دلیل دوام فیض محرک اول (واجب تعالی) دایمی و محتاج فیض ازلی محرک نامتحرک است. به این ترتیب، ابن سینا وجود محرک اولی را که علاوه بر فاعل بودن برای حرکت دایمی، واجب الوجود نیز هست نتیجه می گیرد و به رغم ارسطو، مبدع این برهان، صرفاً در پی اثبات محرک اول نیست، بلکه علاوه بر آن، دغدغه اثبات واجب تعالی را نیز دارد (ر.ک: همان، ص 32-41؛ همو، 1379، ص 570-577). هرچند به نظر می رسد صرف این برهان حداکثر وجود محرک نامتحرک را اثبات می کند، ولی اینکه این محرک لزوماً همان واجب الوجود بالذات است، نیازمند تبیین است. د. **برهان وسط و طرف** ابن سینا این برهان را به شکل مفصل در ابتدای فصل نخست از مقاله هشتم الهیات شفاء می آورد؛ در جایی که ایشان می کوشد وجود مبدأ اول (واجب تعالی) را اثبات کند (ر.ک: ابن سینا، 1385، ص 341). وی برای نیل به مقصود، نخستین نکته ای که توجه به آن را ضروری می داند این است که همه اقسام علل، یعنی علت فاعلی، غائی، صوری و مادی، متناهی اند و مبدأ همه آنها یک چیز است که همو واجب الوجود، سرمنشأ همه موجودات، و مباین با همه آنهاست (ر.ک: همان). سپس ابن سینا، متوجه علل هستی بخش شده و برهان وسط و طرف را درباره آنها تقریر می کند. وی، ابتدا متذکر می شود که علت هستی بخش هر چیزی ضرورتاً همراه با آن چیز است و هرگز معلول بدون حضور و همراهی علت وجود خود امکان تحقق و ادامه هستی ندارد. اما مراد از «طرف» و «وسط» چیست؟ این دو مفاهیمی اضافی اند که از مقایسه حلقه های به هم پیوسته زنجیره ای از علل و معالیل فراچنگ می آیند. درواقع، آغاز و پایان این زنجیره را «طرف»، و سایر حلقات این زنجیره را که میان این دو طرف واقع می شود «وسط» می نامند. مثلاً، در زنجیره ای که سه حلقه دارد، به حلقه نخست که صرفاً علت است، و نیز به حلقه سوم که صرفاً معلول است «طرف»، و به حلقه دوم که معلول حلقه اول و علت حلقه سوم است «وسط» می گویند. پرواضح است که وسط بودن وصف حلقه ای است که در میان دو طرف قرار گرفته؛ چه یک حلقه باشد، چه هزاران حلقه؛ و چه این حلقات متناهی باشند و چه غیرمتناهی: «اگر معلولی را فرض کنیم، و برای آن علتی در نظر بگیریم و برای علت آن نیز علتی، ممکن نیست که این علت داشتن علل تا بی نهایت پیش رود؛ زیرا معلول، علت و علت این علت را اگر، یکجا، در نظر بگیریم و آنها را نسبت به هم بسنجیم، علت علت، علت مطلق و اولی نسبت به دو چیز دیگر، و آن دو چیز نیز معلول آن خواهند بود؛ گرچه یکی از آن دو بی واسطه و دیگری باواسطه معلول آن است. ولی آخری و وسطی چنین نیستند؛ زیرا وسطی که علت بی واسطه معلول است، صرفاً، علت یک چیز است و معلول (سومی / آخری) اساماً علت چیزی نیست. [پس] هر یک از این سه خاصیتی دارد؛ خاصیت طرف معلول آن است که علت چیزی نیست، و خاصیت طرف علت آن است که علت همه غیر از خود است، و خاصیت وسطی آن است که علت برای یک طرف و معلول برای طرف دیگر است و فرقی نمی کند وسط یکی یا بیش از یکی باشد. در صورتی که وسط بیش از یکی باشد، فرقی ندارد که ترتب آنها به نحو متناهی یا نامتناهی باشد؛ زیرا در حالتی که وسط ها متناهی اند، مجموعه وسط ها، در خاصیت واسطه بودن بین دو طرف، همانند یک وسط خواهند بود، و هر یک از دو طرف نیز خاصیت خود را خواهد داشت. همین طور، اگر وسط ها نامتناهی و بدون طرف باشند، باز مجموعه وسط ها در خاصیت وسط بودن مشترک هستند» (ابن سینا، 1385، ص 343-344). اکنون، با عنایت به اینکه علت هستی بخش همواره همراه معلول خویش است و به اصطلاح، این دو اجتماع در وجود دارند، محال است زنجیره نامتناهی علل هستی بخش موجود باشد، درحالی که همگی آنها در عین علت بودن برای حلقه بعدی، خود معلول حلقه پیش از خود هستند و در میان آنها علتی که معلول علتی دیگر نیست وجود ندارد؛ زیرا در این صورت، مجموعه نامتناهی علل همگی وسط خواهند بود، درحالی که در سیر صعودی طرف ندارند، ولی چنان که گذشت، دو مفهوم طرف و وسط نسبی و اضافی اند و وسط بودن بدون وجود طرف، اساساً بی معنا خواهد بود: «فلیس يجوز إذن أن تكون جملة علل موجودة و ليس فيها علة غير معلولة، و علة أولى، فإن جميع غير المتناهی يكون واسطة بلا طرف و هذا محال» (همان، ص 343-344). به این ترتیب، تسلسل در علت های هستی بخش محال است و وجود علتی نامعلول، یا همان واجب که معلول و نیازمند چیزی نیست، اثبات می گردد. نتیجه گیر: واجب الوجود موجودی است که از نبود او محال لازم می آید. چنین موجودی را می توان با برهان اثبات کرد؛ ولی برهان بر وجود او، برهان اتی از راه ملازمات عقلی است نه برهان لغی. دلایلی که ابن سینا برای اثبات خدا به کار می گیرد، مبتنی بر وجود شیئی عینی در جهان خارج هستند. در این دلایل، گاه با تکیه بر موجودی غیر از خداوند (برهان مخلوق محور)، و گاه با تکیه بر مطلق موجود (برهان صدیقین) وجود واجب اثبات می شود. مجموع دلایل ابن سینا بر وجود خداوند چهار دلیل، و عبارت است از: «برهان صدیقین»، «برهان امکان و وجوب»، «برهان حرکت» و «برهان وسط و طرف». سه برهان اخیر، براهین مخلوق محور، و برهان نخست برترین برهان ابن سیناست. **منابع** ابن سینا، حسین بن عبدالله (1363)،

المبدأ و المعاد، به اهتمام عبدالله نورانی تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی. — (1375)، الاشارات و التنبيهات (با شرح خواجه نصیرالدین طوسی)، قم، البلاغه. — (1385)، الشفاء (الالهيات)، تحقیق حسن حسن زاده آملی، چ دوم، قم، بوستان کتاب. — (1379)، النجاة من الغرق فی بحر الضلالت، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش پژوه، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران. — (1404ق)، التعليقات، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بیروت، مكتبة الاعلام الاسلامی. عبودیت، عبدالرسول (1386)، درآمدی به نظام حکمت صدرایی، تهران، سمت. غزالی، ابوحامد (1994م)، تهافت الفلاسفه، تحقیق علی بومحلم، بیروت، دار مکتبه الهلال. فارابی، ابونصر (1405ق)، فصوص الحکم، قم، بیدار. فخررازی، محمدبن عمر (1407ق)، المطالب العالیه، تحقیق احمد حجازی سقا، بیروت، دارالکتاب العربی. لاهیجی، عبدالرزاق (بی تا)، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، بی جا، بی نا. مصباح، محمدتقی (1383)، آموزش فلسفه، چ ششم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی. ملاصدرا (1981م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی. مرتضی رضائی: استادیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. معرفت - سال بیست و دوم - شماره 190